

# دکتر عبدالهادی حائری مورخ و معلم

● سعید ملیح



تواضع بی نهایت استاد و شکستن بت کبر و غرور، هم نشینی های صمیمی با دانشجویان و اقشار مختلف در هر مکان و زمان، استفاده از امکانات عمومی علی رغم بهره داشتن از برخی امتیازات اجتماعی، صنفی، منانت و بزرگواری، نپرداختن و بی توجهی کامل به تنعمات دنیوی، کوچک جلوه دادن دردها و رنج های جسمی و در نهایت به طنز کشیدن همه این نارسایی های فیزیولوژیکی همه و همه کوشش هایی بود که می توان آنرا «مجاهده بر نفس» نامید.



دکتر عبدالهادی حائری  
مورخ و معلم

و عارفانهای را فراهم ساخته بود. بیان این بخش از روحیات و پیوندها به دو دلیل اساسی برای من بسیار دشوار است. نخست اینکه اینگونه پیوندها و دوستی ها قابل انتقال نیستند. لذا واژه ها و زبان گفتاری و نوشتاری در بیان این دست از تجربه ها معمولا عاجز و ناتوان است به قول مولوی:

زین خرد جاهل همی باید شدن  
دست در دیوانگی باید زدن  
آز مودم عقل دور اندیش را  
بعد ازین دیوانه سازم خویش را  
عاشقم من بر فن دیوانگی  
سیرم از فرهنگ و از فرز انگی  
اوست دیوانه که دیوانه نشد  
این عسس را دید و در خانه نشد

نکته دیگر زبان الکن و قلم نارسایی است که دارم و به کرات از اساتید خطاب آمده: «به فکر نثر نویسی ات باش!» لذا پیشاپیش از همه بزرگواران نسبت به آنچه که در پی خواهد آمد پوزش می طلبم. به هر روی این نوشتار کوتاه که به محضر خوانندگان عزیز تقدیم خواهد شد مجموعه ای از برخوردها، خاطرات و لحظاتی است که از محضر استاد کسب فیض کرده ام و اینک با اصرار تنی چند از بزرگواران ماحصل آن به یاری ا... به علاقه مندان، شاگردان و دوستان ارجمند

سخن در خصوص ویژگی های زنده یاد مرحوم دکتر عبدالهادی حائری، به ویژه در چهارچوب اندیشه های علمی استاد و همچنین روش های تحقیق، مطالعات و در نهایت آثار و رساله های ایشان نه تنها در شان علمی من نیست بلکه از حوزه توانایی های این حقیر کاملا خارج است. کمبود مایه های علمی نگارنده در خصوص دانش تاریخ و بویژه اندیشه سیاسی و اسلام شناسی گواه این مدعا است. امیدوارم در این زمینه دوستان دانشمندم که افتخار شاگردی حضرت استاد را داشتند با تاملات و تدبیرات لازم و تعمق کافی در نوشته ها و اندیشه های دکتر به این مهم بپردازند. می دانیم که اندیشه های شفاف و روشن استاد و همچنین سخت کوشی ها و دقت نظر فراوان ایشان در زمینه اندیشه سیاسی و تاریخ برای اهل فن کاملا روشن است و تاریخ معاصر ایران از مشروطیت به بعد و تاریخ اندیشه دینی اسلام تا مدت ها و امدار استاد خواهد بود. در این چهارچوب حطمتنا اندیشمندان و تاریخگران بسیاری از این مرز و بوم و حتی شرق شناسان اروپائی، آمریکائی و حتی کلیه کشورهای اسلامی در پژوهش های مربوطه، خویش را ناگزیر از مراجعه به نوشته ها و پژوهش های دکتر خواهند یافت.

اگر این بخش را چهره علمی (Scientific) دکتر نام بپذیریم و در خصوص آن به مطالعه و تحقیق بپردازیم کاری ارزشمند و برجسته به حساب خواهد آمد و پرواضح است که امری کاملا ستودنی است. اما در کنار این چهره علمی و آن اندیشه تیز و دقیق، روحی زیبا، لطیف مهربان و جناب قرار داشت. تا آنجا که منش استاد جسم و جان بیشتر شاگردان و حتی همکارانش را فرا گرفته پیوند زیبا

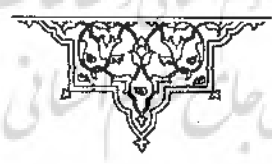
تقدیمی می‌گردد. هر چند آن بزرگوار در اثر ماندگار خود آنچه گذشت برای علاقمندان به شیوای بسیار زیباگفتی‌ها را ذکر کرد. از خلوند متعال طلب مغفرت و علو درجات را برای استاد خواهیم که رحمتش را به روی ما بگشاید گناهان ما را ببخشد و روزگار ما را در طاعت و خدمت به خود سپری سازد.

**انشاء...**

آشنائی اینجانب با زندیاد استاد دکتر عبدالهادی حائری به زمانی بازمی‌گردد که آن مرحوم از اساتید گروه تاریخ و در واقع مدیر گروه تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد بودند. در خلال این پنج سال - از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۸ - بود که این آشنائی تبدیل به یک دوستی عمیق گردید. در این راستا علاوه بر برجستگی‌های علمی استاد که از چشم‌پوشی کس پوشیده نبود و به فراخور حال دانشجویان را به سوی خود جذب می‌ساخته رفتارهای شایسته و نوع دوستی و مهرورزی‌های دکتر حکایت‌های دیگری داشت. به طور کلی دکتر علاوه بر ژرفبینی‌های علمی دقیق که در خصوص دانش تاریخ علوم سیاسی و ورخاندهای اجتماعی چند سده اخیر جهان اسلام و ایران داشتند از اخلاق و رفتارهای انسانی و اجتماعی منحصر به فردی بهره‌مند بودند که بدون اغراق کم‌تر می‌توان این خصوصیات را در دیگران مشاهده کرد. بغیر می‌رسد نیل به این سطح از کمالات انسانی چیزی جز مجاهده با نفس نبوده است.

در مرحله نخست فروتنی و تواضع بیش از حد استاد بارزترین مطلبی است که می‌توان در مورد آن سخن گفت. استاد با همه افراد از کارمندان جزء دانشکده گرفته تا دانشجویان و اعضای هیات علمی گروه‌های مختلف آموزشی، برخوردی مهربانانه تمام با احترام داشت. در اندیشه ایشان همه انسان و قابل احترام بودند. در سلام‌دادن معمولاً بر دیگران پیشی می‌جستند و به احترام می‌بماندند که وارد اتاق کارشان می‌شدند همیشه به پامی‌خاستند و با چهره‌های بسیار مهربان و لبخندی شیرین به استقبال دوستان می‌شتافتند. به گرمی دست‌می‌فشاردند و جویای حال می‌شدند و زمان خدا حافظی مشایعت میهمانان را تا درب خروجی بر خود سستی واجب می‌دانستند. گرمی و صمیمیتی بی‌حد و حصر داشتند و این «صمیمیت استاد» حقیقی محض بود که کم‌کم زبانزد همه کسانی گردید که با استاد خشر و نشر داشتند. فروتنی آن بزرگوار تا بدانجا بود که اگر یکی از دوستان دانشجویی از سفری دور یا از جبهه به دانشکده مراجعت می‌کرد زمان قابل توجهی را برای صحبت و احوال‌پرسی اختصاص داده معمولاً ضیافتی را به پاس‌ورود دوستان در خارج از دانشکده ترتیب می‌دادند. هر زمان و هر جا او را غم‌خوار و مهربان یافتی که با شور و علاقه و صف‌نابینیر به مشکلات روحی، روانی دانشجویان می‌پرداخت و تا حد امکان با ارائه راهکارها و راهنمایی‌های مناسب که برگرفته از تجربیات شخصی ایشان بود درصدد برطرف نمودن مشکلات برمی‌آمد. در این چهارچوب استاد هم مستمع خوبی به‌شمار می‌آمد و هم فعل شنیدن را با تمام وجود به‌شاگردان آموزش می‌داد. تواضع تا بدان حد بود که بیشتر اوقات دعوت دانشجویان را جهت نشست‌های شبانه کفاکثر در فاصله تعطیلات دو ترم ترتیب می‌یافت و احوالی می‌پویندند. در صورتی که استاد طی ۲۴ ساعت شبانه‌روز معمولاً بیش از ۳ الی ۴ ساعت زمان صرف استراحت نمی‌کردند. علی‌رغم نعمت دینارهای مکرر با استاد که در ساعتی از روز در دانشکده فراهم می‌شد برخی اوقات نیز شامگاهان به گاه مراجعاتی کبرای خرید و تهیه پاروی از وسائل داشتند یا نواختن چند ضربه به شیشه‌های زیرزمین منزل مسکونی، شورو ضعی خاص به میان دوستان جاری می‌ساختند. این در حقیقت چیزی جز «روح بزرگ» آن مرحوم نبود. گله‌پند می‌شد که تا ساعتی پس از نیمه شب در خیابان به بحث و گفتگو در مورد یکی از شخصیت‌ها یا وقایع تاریخی می‌پرداختند و این به حق سنت پسندیده‌ای بود که از علمای اسلامی به‌ارث برده بودند. حضور مهربانانه استاد در وسایل نقلیه دانشجویی و همچنین در چاپخانه دانشکده (ویژه دانشجویان) و استفاده از غذاهای دانشجویی و برقراری گفتگوهای بسیار صمیمی نشانی دیگر بر فروتنی بی‌کران حضرت استاد بود که کلیه معادلات معمول را برهم می‌زد. براستی که نزد استاد «کبر» و «غرور» توان عرض اندام

**به نظر می‌رسد که آن زنده‌یاد پس از گذشت سالیاتی چند از زندگی شخصی و کاری و علی‌رغم سپری ساختن دورانی بسیار پرکار و پرنج و تجربه‌دنیای غرب و در نهایت نیل به یک زندگی تقریباً آرام در پهنه عمل مجاهده عظیمی در خصوص سرکوب «نفس» داشتند. «نفسی» که از آغاز آفرینش در وجود هر انسانی نهاده شده است و مبارزه با آن «جهاد اکبر» نام گرفته است.**



نداشتند. هر چند در بنو امر حرکات شایسته استاد نزد برخی از دوستان تعبیرها و تفسیرهای غریبی یافته بود اما پس از گذر زمان خلوص نیت صفای دل و گرمی استاد بر همه تصورات نادرست خطا بطلان کشید.

استاد از طبعی ظریف و بذله‌گو نیز برخوردار بودند. لطافت و ملاحظت آن مرحوم بویژه در گفتار و رفتار رسمی و غیررسمی وجهی مثال‌زدنی است و در حقیقت بردلشینی استاد می‌افزود. در این خصوص خاطرات فراوانی در دهان دوستان و شاگردان دکتر موجود است و ضرورت دارد که به فراخور حال همه این عزیزان لحظت‌ها و ایام پرارزشی را که با استاد داشتند به گونه‌ای شیوا آشکار سازند. خاطراتی که می‌تواند در تنویر و روشنگری بخشی دیگر از اندیشه و منش استاد مؤثر باشد.

یکی از روزهای سرد زمستان سال ۶۴ ایام انتخاب واحد نیم سال دوم سال تحصیلی ۶۴-۶۵ بود و با عنایت از دوستان مشغول انتخاب واحد بودیم. از سوی اداره آموزش درسی به نام «هتون تاریخی به زبان انگلیسی» توسط استاد ارائه شده بود. پس از انجام کارهای مقدماتی، جهت تأیید درس‌ها به خدمت استاد رسیدیم و برگه را تقدیم داشتیم. دکتر تک تک برگه‌ها را با دقت و احتیاط هر چه تاملتر بررسی و پس از تأیید به دوستان عودت می‌دادند. اما به یکبار رشته بررسی‌هاژ هم گسیخت و استاد به صلابی بلند بنده را احضار کردند. نزدیک می‌زشان که رسیدم بلافاصله گفتند: «یعنی پذیرزگ من از قبر بیرون آمده و سمت مدیر گروهی تاریخ دانشکده ادبیات دکتر شریعتی را پذیرفته‌اند و...». هنوز درست نمی‌دانستیم چه اتفاقی افتاده و منظور حضرت استاد چیست؟ پس از اندکی تامل در برگه انتخاب واحد به اشتباه خود پی بردم چراکه به جای نام عبدالهادی حائری، عبدالکریم حائری یعنی اسم پذیرزگ استاد را در برگه قید کرده بودم. چنانکه ذکر شد در منظر استاد بزرگ و کوچک بودن انسانها حتی از نظر مقام و منزلت اجتماعی چنان تفاوتی نداشت. به این دلیل که ظرافت‌های استاد همواره به فراخور حال دربر می‌گرفت. شاید ذکر خاطره‌ای از برخورد استاد با محمدرضا پهلوی (شاه سابق ایران) در این بخش خالی از لطف نباشد. این برخورد به زمانی بازگشت دارد که استاد در حال گذرانیدن دوره کارشناسی ارشد رشته اسلام‌شناسی در دانشگاه مک‌گیل (MacGill) کانادا بودند. ظاهراً در سفری که محمدرضا پهلوی و همسرش از کانادا داشتند دینار از این دانشگاه هم جزو برنامه بود. به دستور رئیس دانشگاه همکارانش دانشجویان دانشگاه به صورتی منظم گرد می‌آیند و همه چیز برای دیدار محمدرضا پهلوی مهیا می‌شود. به‌گاه معرفی دانشجویان ایرانی به محمدرضا که توسط رئیس دانشگاه صورت می‌پذیرد نوبت به معرفی آقای عبدالهادی حائری به عنوان دانشجوی رشته اسلام‌شناسی می‌رسد. پس از معرفی استاد شاه ایران از شنیدن خبر مربوطه سخت تعجب می‌کند و به صورت بسیار جدی و با تحکم هر چه تاملتر به استاد می‌گوید: «هو از ایران به این سرزمین سرد و یخ‌زده آمدی که اسلام‌شناسی بخوانی؟! اگر منظور این بود می‌رفتی قم». استاد فرمودند در پاسخ به این واکنش محمدرضا نه تنها هیچ نگویم بلکه به صورتی محکم با اشاره سر سفرم راتأیید کردم. حال آنکه می‌توانستیم به راحتی به او بگوییم که من از طرف دانشگاه مک‌گیل بورس دارم و در واقع دانشجوی بورسیه رشته تاریخ (اسلام‌شناسی) این دانشگاه هستم. اما هرگز این توضیح را به محمدرضا ندادم.

استاد همچنین علاقه فراوانی به لطیفه‌ها و نکته‌های شیرین داشتند و این خود یک پل ارتباطی بسیار مناسب جهت برقراری پیوندهای عاطفی و دوستی‌های ژرف به‌حساب می‌آمد. این در واقع بستر و محملی بود که استاد به بیان مقاصد و اهداف خود به کار می‌گرفت. برای مثال امینوار ساختن دانشجویان به‌زندگی، آینه درس و همچنین رشته تحصیلی، که صلابت به توجه به شرایط و اوضاع و احوال آن زمان که به‌طور پیوسته اخبار شهادت دوستان، جنگ و بیمارارن شهرها به اطلاع دانشجویان می‌رسید بسیار مهم جلوه می‌کرد. لذا این امینوارها و دلجویی‌ها به طور دقیق‌تر دستور کاری استاد قرار داشت. نیک واضح است که آفرین این فضاها بر اساس استعدادهای دوستان ازبایی و به کار گرفته می‌شد. در این زمینه هم شاید ذکر ماجرای برخورد حضرت استاد با دانشجویی که در آرزو

و سودای شاعری و ادیبی به سر می برد خالی از لطف نباشد. استاد به آن دوسته نزدیک به این مضمون فرمودند:

«در ایام جوانی شور و نشاط فراوانی جهت سرودن شعر داشتم. مدت ها با خود کلنجار می رفتم تا بلکه شعری نغز و خوش بسرایم و در کنار نثرهایی که در روزنامه ها جسته و گریخته چاپ می شدند منتشر کنم. سرانجام با کوشش زیاد قطعاتی را فراهم و نزد برادر بزرگتر<sup>۱</sup> از خود جهت داوری بردم. برادرم پس از مطالعه شعرها هیچ نگفت و حال آنکه من منتظر پاسخ وی بودم. اما زمانیکه اصرار مرا مبنی بر داوری مشاهده کرد گفتم: داداش خواهش می کنم من بعد شعر نگوی.»

ظرافت ها و طنزهای استاد تمامی نداشت. آن مرحوم پیش از گرفتار شدن به بیماری هونناک چندسال اخیر زندگی، ناراحتی های جسمی مختلف از جمله نارسایی های کلیوی را تا مدت ها تحمل می کردند. طبعی لطیف استاد حتی این ناراحتی و حشتاک را هم به قالب طنز کشیده به صورتی پیوسته به دانشجویان منتقل می ساخت. «در» به گونه ای در کلاس درس و یا خارج از آن محیط مطرح می شد که هر بار و به شکل های گوناگون فضائی از شادی و نشاط را به ارمغان می آورد. طبع لطیف استاد حتی تا اواخر عمرشان هم ادامه داشت. آخرین دیدار این حقیر با استاد تابستان سال ۷۰ در تهران دست داد. آنروزها علی رغم داشتن نگرانی های بسیار شدید و ضعف هایی که عارض حضرت استاد می شد و همچنین با توجه به فشارهای روحی، روانی که در خصوص اخذ بیط، ویزا و هزینه پزشکی داشتند باز هم روحیه شاد استاد دچار تغییر نشده بود و این در حالی بود که من و دوست اندیشمند جناب آقای دکتر (ص) سخت نگران حال و وضع استاد بودیم. می دانیم که استاد دستی لرزان داشتند که نوشتن را برایشان دشوار می ساخت. در همان هنگام که در بانک منتظر اخذ هزینه پزشکی بودیم فرمایشی راجعت تکمیل اطلاعات به استاد ارائه دادند لذا از من خواستند که آنها را کامل سازم و گفتند: «... از آنجا که من بسیار خوش خطم و ترس آن دارم که خط و هم خودم را چشم زخم بزنند لذا بهتر است که شما فرمها را پر کنید».

بر سر کلاس های درس هم که ناچار از نوشتن می شدند بلافاصله پس از نوشتن اعلام می کردند که: «هر کس بدخط است از روی نوشته های من تمرین کند تا شاید بارقه های خوشنویسی نزد شما بدینار شود.»

از دیگر ویژگی های برجسته حضرت استاد می توان در متانت علمی آن زنده یاد اشاره داشت. به طور کلی حال و هوای حاکم بر کلاس های درس و محیط دانشکده با شرایط امروز تفاوت های فراوانی داشت. بحث های بسیار جدی در کلاس درس، محوطه دانشکده و حتی چایخانه های دانشجویی فضایی را ایجاد می کرد که بنده هرگز طی حضور هشت سال اخیر در دانشگاه های کشور - به عنوان کارشناس، دانشجو و مدرس - به هیچ عنوان آن فضاها را تجربه نکردم. بهر روی حضور استاد در دانشکده همزمان با ایامی بود که گفتگوهای پر شور در میان دانشجویان و اساتید حاکم بود و دانشجویان با عشقی وصفناپذیر به انجام تکالیف درسی (پژوهش های کلاسی) مشغول بودند. بعین معنی که بارها در کلاس های مختلف دوستان در حین ارائه پژوهش های گفتاری و یا بحث های کلاسی که معمولا در خصوص شخصیت های تاریخی - مذهبی جو سده اخیر صورت می گرفت بر خوردهایی غیر منطقی و احساسی با دکتر به عمل می آوردند. اما پاسخ استاد حقیقا بر خلاف رفتارهای دوستان بود. سکوت کامل شنیدن همه حرفها و نکته ها و تبسمی شیرین و انکش دکتر به این نوع برخوردها بود که در مرحله بعد با دلالی روشن و مستند به تفسیر ماجرا می پرداختند. به گام سخت ترانی و یا توضیح مطلبی، بسیار قاطع و محکم و استوار سخن می گفتند و دانشجویان را به صراحت لهجه دعوت می نمودند. به علاوه خصلت خوب استاد در کلاس های درس این بود که با گر می هر چه تمام تر دانشجویان میهمان سایر رشته ها را پذیرا می شدند. استاد معمولا به محض مشاهده یک یا چند نفر دانشجوی تازه که معمولاً بدون کوچکترین هماهنگی بر سر کلاس های درس حاضر می شدند. با لحنی بسیار دلنشین می فرمودند: «به شما خوش آمد می گویم و... چرا که شما انطباق تا علم مجانی بیاموزید!».

روح پژوهشگری و علاقه فراوان آن زنده یاد به کارهای تحقیقاتی، شاید آخرین مطلبی است که می توان از آن یاد کرد. به این معنا که این گرایشات بیشتر بخشهای زندگی آن مرحوم را متأثر ساخته بود. برای مثال دکتر پس از بازگشت از واپسین سفر مطالعاتی خود که به کشورهای چین، ژاپن، آمریکا و انگلیس انجامیده بود به علت ایستادن های مکرر جهت استفاده از اطلاعات برگه های کتابخانه های متعدد و اصطلاحاً «انجام جستجوی اطلاعات»<sup>۲</sup> از ناحیه پاشنه پا دچار آسیب شده بودند. برای استادیافتن یک مقاله یا یک منبع جدید در خصوص زمینه های مطالعاتی حظی عظیم به شمار می رفت و لحظاتی بسیار دلپذیر فراهم می ساخت. بنابر گفته خود مطالعه یک اثر تاریخی را به گردش و سیاحت در یکی از زیباترین مناطق دنیا ترجیح داده بودند و این در حالی بود که استاد با هزینه گزافی به آن سفر سیاحتی رهسپار شده بودند.

به طور کلی روح پژوهشگری و کنجکوی های علمی استاد هم در زمینه محتوا جلوه می کرد و هم در زمینه شیوه نگارش. تا آنجا که وقت نظر و وسواس آن مرحوم در خصوص انتخاب واژه ها و کلمات مناسب برای نگارش یک مقاله واقعا بی نظیر بود. مرحوم استادیابی فراوان نسبت به استفاده از واژه های فارسی داشتند و برای نوشتن یک صفحه از آثارشان ساعت ها صرف این مطلب می کردند. در این چارچوب هر گاه دانشجویان از استاد دلیل این امر را جویا می شدند اظهار می داشتند:

«... از آنجائیکه ما ایرانی و فارسی زبان هستیم لذا پاسداری از واژه ها و ادب فارسی بر عهده ماست. اگر ما پاسدار ادب فارسی نباشیم پس به نظر شما چه کسی این وظیفه را عهده دار خواهد بود.»

در مجموع با مطالبی که به صورت پراکنده در خصوص رفتار و منش مرحوم دکتر عبدالهادی حائری خلعت عزیزان تقدیم شد به نظر می رسد که آن زنده یاد پس از گذشت سالیانی چند از زندگی شخصی و کاری و علی رغم سپری ساختن دورانی بسیار پر کار و پرهیج و تجربه دنیای غرب و در نهایت نیل به یک زندگی تقریباً آرام در بهینه عمل مجاهده عظیمی در خصوص سرکوب «ففس» داشتند. «ففسی» که از آغاز آفرینش در وجود هر انسانی نهاده شده است و مبارزه با آن «جهاد اکبر» نام گرفته است. تواضع بی نهایت استاد و شکستن بت کبر و غرور، هم نشینی های صمیمی با دانشجویان و اقشار مختلف در هر مکان و زمان، استقلال از امکانات عمومی علی رغم بهره داشتن از برخی امتیازات اجتماعی، صنفی، متانت و بزرگواری، نپرداختن و بی توجهی کامل به تعلمات دنیوی، کوچک جلوه دادن دردها و رنج های جسمی و در نهایت به طنز کشیدن همه این نارسایی های فیزیولوژیکی همه و همه کوشش هایی بود که می توان آنرا «مجاهده بر نفس» نامید. متأسفانه پس از آخرین دیپلاری که به سال ۱۳۷۰ خورشیدی در تهران صورت گرفت دیگر هرگز فرصت ملاقات استاد فراهم نشد و فقط چند بار از طریق تلفن و نامه جویای حالشان بودم. هنوز پس از گذشت چند سال فراق استاد را باور ندارم. هر چند که او همیشه زنده است. و واقعا متأسفم که استاد خیلی سریع و ناپهنگام ما را ترک کردند و به جوار حضرت حق شتافتند.

بار دیگر از خلوند متعال می خواهیم که درهای رحمتش را به روی ما بگشاید گناهان ما را ببخشد توفیق مجاهده با نفس را بر ما ارزانی بدارد و همه عزیزان از دست رفته را در جوار رحمت الهی خویش جای دهد. انشا...

#### یادداشت ها:

۱- زمان حضور در دانشکده مصادف با ایام دفاع مقدس و جنگ تحمیلی بود.

۲- منظور استاد در اینجا «استاد دانشمند جناب آقای عبدالحمید حائری» است.

3- Information Search



دکتر عبدالهادی حائری  
مورخ و معلم دکتر